

بررسی جایگاه اجتماعی سادات سیفی قزوین در عصر صفوی

محسن بهرام‌نژاد^۱

چکیده: سادات سیفی حسنی به گواهی شواهد تاریخی پیشینه درازی در تاریخ محلی قزوین دارند. این گروه پس از پیروزی و تأسیس دولت صفوی با پذیرش مذهب رسمی جامعه، تعامل نزدیکی با حکومت جدید برقرار ساختند. این پیوند مذهبی همراه با برخورداری از اقتدار معنوی سیادت، پایگاه اجتماعی آنان را در جامعه ایران به طبقه‌ای اشرافی و شهروندانی برتر مبدل کرد. اینان در همه حال رابطه ایمانی و وفاداری خود را نسبت به سلاطین صفوی حفظ کردند، و همین شیوه رفتار موجب شد تا موقعیت آن‌ها در تمامی آن سده‌ها ثابت و پایدار بماند. حضور نسبتاً فراگیر سیفیان حسنی در تشکیلات دینی و دیوانی صفویان، آن‌هم در مناصب همچون وزارت، صدارت و قضاوت، نشان از اعتماد و اطمینانی است که زمامداران صفوی نسبت به توانمندی نجبگان آنان داشته‌اند. در این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و همچنین با تکیه بر منابع معتبر تلاش شده تا علاوه بر توجه به تبارشناسی این گروه، تصویر دقیق و مستندی از جایگاه و فعالیت‌های اجتماعی سادات سیفی در عصر صفوی ارائه شود.

واژه‌های کلیدی: سادات سیفی، سلسله صفوی، تاریخ قزوین

The study of Seyfi Hasani Saadat of Qazvin during the Safavid dynasty

Mohsen Bahramnejad¹

Abstract: The historical witnesses evidence that Seyfi Hasani Saadaat have a long past in the local history of Qazvin. After the victory and establishment of Safavid government and acceptance of society's official religion, this group established a close interaction with the new government. This religious connection as well as enjoyment of virtual power of lordship, transformed their social position to an aristocratic class and superior citizens in Iran's society. They maintain their faithfulness and loyalty relationship toward Safavid kings anyway, and this way of behavior led to their constant and permanent position of all those centuries. The comparatively pervasive presence of Hasani Seyfis in religious and bureaucratic Safavid constitution, particularly in positions such as ministry, chancellorship and judgeship represents Safavid kings trust and assurance toward their elites abilities. This study, by using descriptive- analytical method and focusing on authentic resources attempts to provide a precise and documented picture of Seyfi Saadaat's social position and activities in the Safavid dynasty in addition of their genealogy.

Keywords: Seyfi Saadaat, Safavid dynasty, Qazvin history

1 Department of History, Assistant Professor, Imam Khomeini International University
bahramnejad1345@yahoo.com

مقدمه

واکاوی و بررسی خاندان سادات در قشر بندی‌های اجتماعی عصر صفوی یکی از مهم‌ترین حوزه‌های پژوهش است که می‌توان با نگاه روشمند و ژرف‌اندیشانه برای آن جایگاه مناسبی را در مبحث تاریخ اجتماعی ایران برگشود. این گروه در جامعه ایران به حکم آن که از تبار پیامبر اکرم (ص) به شمار می‌آیند در فراز و فرود تاریخی خود همواره از کرامت ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند، اما این موقعیت پیش از دوران صفوی به رغم هم‌گرایی متناوب آنان با برخی از جریان‌های سیاسی، هیچ‌گاه تا سطح یک طبقه حاکمه با حقوق اجتماعی و اقتصادی پایدار ترقی نکرد. در یک نگاه عمومی ریشه‌های این تزلزل را در بی‌ثباتی دودمان‌های سیاسی، عدم وجود اشتراک در تبار فرمانروایان با سادات، و ناهمگونی مذهبی سادات در گرایش به تسنن و تشیع می‌توان جستجو کرد. با برآمدن صفویان، مسیر دیگری رقم خورد و خاندانی با پیشینه سیادت و مذهبی واحد (تشیع)، جامعه سیاسی ماندگاری را با دو و نیم سده تلاش‌های همه جانبه در ایران استوار ساخت. در دوره جدید، غالب گروه‌های سادات همسوئی با مذهب حاکم را پذیرفتند و با عهده‌داری مناصب گوناگون دیوانی در مدیریت اجرایی حکومت، شرکت فعالی را از خود به نمایش گذاردند و به مهم‌ترین حامیان نظام دینی و سیاسی صفویان تبدیل شدند و بدین شیوه از چشم دیگران هرگونه ابهامی را در حقانیت و مشروعیت صفویان زدودند. این جهش اجتماعی که علاوه بر سیادت و مذهب، قدرت و ثروت را در خود جمع داشت موقعیت سادات را از اعصار گذشته متمایز ساخت و در ترکیب بندی جامعه تا سطح یک طبقه اشرافی تغییر یافت.^۱ در این فرایند عموماً ارزش و اعتبار اجتماعی ولایات به حضور طبقه سادات سنجیده می‌شد و مهاجرت و جابه‌جایی آنان در نواحی مختلف و پیوندهای خانوادگی‌ای که اغلب میان سلسله‌های سادات جاری بود بیش از هر دوره‌ای واحدهای جغرافیایی آنان را در ایران گسترش بخشید. این پژوهش بر آن است در پوشش نگاه مذکور، سادات سیفی حسنی را به عنوان یکی از خاندان‌های اقلیمی قزوین مورد بررسی قرار دهد. اینان مصداق مهم و واقعی ساداتی هستند که در زمان صفوی مجذوب اتفاقات فکری و سیاسی همان دوره شده و حتی از مذهب شافعی خود فاصله گرفته و با پذیرش مذهب جدید مسیر ترقی اجتماعی را با کسب مناصب مهم دینی و سیاسی، در رقابت

۱ رک: سیدهاشم آقاجری (۱۳۸۹)، مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی، تهران: طرح نو، صص ۵۱، ۳۱۱، ۱۱۴، ۱۱۰، ۷۱.

با سایر طبقه ساداتی که در همان دیار وجود داشتند مانند مرعشیان حسینی، با شتاب چشم‌گیری پیمودند. این مدعا در حقیقت پاسخی است به این پرسش که سیفیان حسنی در مواجهه با تحولات صفوی چگونه به بقا و دوام اجتماعی خود می‌اندیشیده‌اند؟.

نسب سادات سیفی قزوین

وقایع نگاری‌های عصر صفوی در اشاره به شرح حال رجال سیاسی و دیوانی سادات سیفی که نامشان در پژوهش حاضر آمده گاه به آنان نسبت حسنی و گاه حسینی را داده‌اند. منشأ این اختلاف در نوشته‌های آنان به درستی روشن نیست، جز آن که گمان بریم این تفاوت، ناشی از سهو مورخان و یا کاتبان در ضبط نام آنان رخ داده است. اما بر اساس عقیده دو نسابه مهم عصر صفوی، یکی گیلانی که در سده دهم هجری می‌زیست، و دیگری حسینی (زنده ۱۰۹۰ ق.) که در سده یازدهم هجری زندگی می‌کرد، به صراحت می‌توان دریافت که نسبت حسینی آنان صحیح نبوده، بلکه اینان که همگی از اولاد و احفاد قاضی جهان و بنی‌اعمام او به شمار می‌آمدند، و در شهرهای قزوین و سلطانیه و طهران و ری پراکنده و سکونت داشتند، جملگی از نوادگان امام حسن (ع) محسوب می‌شوند.^۱

البته باید گفت که تاریخ دقیق مهاجرت و اسکان سادات حسنی در قزوین به درستی معلوم نیست، اما مطابق نظر ابن طباطبا (متوفی ۴۷۹ ق.) می‌توان حدس زد که افراد منسوب به خاندان امام حسن (ع) احتمالاً پس از استقرار علویان در طبرستان، تدریجاً طی دوره‌های بعد، از راه دیلم وارد قزوین شده‌اند. این گروه از سادات به دو تیره تقسیم می‌شدند. تیره نخست از تبار سه نفر از نوادگان عبدالرحمن شجری به نام‌های ابوالحسن علی بن زید، قاسم بن حمزه و زید بن صالح بوده و به لحاظ کثرت جمعیت، بیشترین تعداد را تشکیل می‌دادند، و تیره دوم نیز تنها به فرزندان علی بن حسن بن محمد بطحانی محدود می‌شدند.^۲ اما العمری (۳۸۷-۴۶۶ ق) این تقسیم‌بندی را تأیید نمی‌کند، و تأکید دارد که همه سادات حسنی قزوین تنها از نسل

۱ سید احمد کبک‌گیلانی (۱۴۰۹ ق.)، *سراج‌الانساب*، تحقیق از سید مهدی رجایی، قم: کتابخانه مرعشی، ص ۴۰؛
ضامن بن شذقم الحسینی المدنی (۱۳۷۸)، *تحفة الازهار و زلال الانهار فی نسب ابناء الائمة الاطهار*، تحقیق و تعلیق کامل سلمان الجبوری، ج ۱، تهران: میراث مکتوب، صص ۱۵۴-۱۵۵. عبدالرحمن و محمد نیز هر دو از فرزندان قاسم بن حسن بن زید بن حسن (ع) بودند.

۲ ابواسماعیل ابراهیم بن ناصر (ابن طباطبا) (۱۳۷۲)، *مهجران آل ابوطالب (منتقلة الطالبیه)*، ترجمه محمد رضا عطائی، مشهد: آستان قدس رضوی، صص ۳۲۶-۳۲۷.

عبداللّه بن محمد الشریف معروف به شهادتق فرزند سوم، و ابوالحسن علی فرزند چهارم عبدالرحمن شجری هستند. با این حال او به مطلب مهمّی اشاره دارد و آن قیام یحیی پسر ارشد علی بن عبدالرحمن همراه با حسین بن احمد حسینی معروف به الکوکی است که در زمان خلافت محمد المهدی (۲۵۵-۲۵۶ ق.) و در حمایت از قیام علویان طبرستان به رهبری حسن بن زید (۲۵۰-۳۷۰ ق.)، در قزوین روی داد. اما این قیام، موفقیتی به همراه نداشت و هر دو توسط عبداللّه بن عزیز حاکم منطقه، سرکوب شدند و به قتل رسیدند.^۱ این واقعه گواه بر آن است که در سده سوم هجری سادات حسنی در جامعه شهری قزوین همراه با علویان طبرستان، هسته نسبتاً قوی و متشکلی را تشکیل می‌داده‌اند. شاید به واسطه همین موقعیت بوده است که در شرایط رو به اضمحلال حکومت علویان طبرستان، ابوالحسن احمد از امارت کناره‌گیری نمود و حکومت را به دامادش حسن بن قاسم که از سادات حسنی قزوین و از نوادگان علی بن عبدالرحمن بود^۲ در سال ۳۰۷ ق. واگذار کرد. حسن بن قاسم که به داعی صغیر شهرت یافت در طی امارت و تلاش‌های گسترده خود انسجام و حیات دوباره‌ای به علویان داد، و در برابر نصر بن احمد سامانی که چشم طمع به سقوط علویان و تسخیر طبرستان دوخته بود، مقتدرانه مقاومت کرد. اما این تلاش‌ها سودی در پی نداشت و سرانجام در مصاف با اسفار بن شیرویه در منطقه ساری در سال ۳۱۶ ق. از پای درآمد، با مرگ وی طومار حکومت سیاسی علویان بر طبرستان و دیلم و گیلان بسته شد.^۳

اگرچه مقایسه عقیده ابن طباطبا مبنی بر انتساب سادات حسنی قزوین به محمد بطحانی و عبدالرحمن، و تأکید خاص العمری بر نسبت همه آنان با دو فرزند عبدالرحمن اختلاف بنیادینی را نشان نمی‌دهد، اما به نظر می‌رسد که نسب‌نویسان دوره‌های بعد در بیان این موضوع بیشتر متأثر از نظر العمری بوده، و اگر در این خصوص تفاوت اندکی در گزارش آنان به چشم می‌خورد تنها در نسبت آن سادات با یکی از فرزندان مستقیم عبدالرحمن است. چنان

۱ علی بن ابی‌الغنائم (العمری) (۱۴۰۹ ق.)، *المجدی فی انساب الطالبیین*، تحقیق از احمد مهدوی دامغانی، قم: کتابخانه مرعشی، ص ۳۲. توضیحات: شهادتق تعریب شاهدانه است. همچنین، امروزه آرامگاه یحیی بن علی در ورامین ری ظاهر است. رک: محمدتقی سپهر لسان‌الملک (۱۳۸۴)، *ناسخ التواریخ* (حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام)، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران: کتابچی، ج ۱، ص ۳۰۷. درباره قیام کوکی نیز رک: ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی (۱۳۳۹)، *مقاتل الطالبیین*، ترجمه جواد فاضل، تهران: علمی، ج ۲، ص ۴۰۳.

۲ علی بن احمد (ابن حزم) (۴۰۲ ق.)، *جمهره انساب العرب*، تحقیق لجنة من العلماء، بیروت: دارالکتب العلمیه، ص ۴۰.

۳ ر. ن. فرای (گردآورنده) (۱۳۶۳)، *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*، مترجم حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ج ۴، صص ۱۸۲-۱۸۴.

که مروزی (۵۷۲-۶۱۴ق.) همه سادات حسنی قزوین را از شجره حسن ضریر بن ابوالحسن علی بن زید می‌شناسد که با دو واسطه به علی بن عبدالرحمن می‌رسید و فرزندان و نوادگان او نیز در آن خطه به بنوضریر و یا بنومقعه شهرت داشتند.^۱ همو می‌افزاید که پس از حسن ضریر پسرش امیر احمد کا مقدم و رئیس سادات قزوین بوده است.^۲ رازی (متوفی ۶۰۶ق.) ضمن همسوئی با مروزی به جغرافیای انسانی سادات حسنی پرداخته و اظهار می‌دارد که نه فقط سادات حسنی قزوین، بلکه سادات ری و هوسم و دیلم و ورامین و شیراز نیز همه از شجره ابوالحسن علی بن زید می‌باشند.^۳ اما ابن عنبه (۷۴۸-۸۲۸ق.) در کتاب *الفصول الفخریه* تنها قسمتی از نظر العمری را پذیرفته و تأکید دارد که سادات حسنی قزوین تنها از تبار عبیدالله بن محمد الشریف می‌باشند.^۴ و در کتاب *عمدة الطالب* نیز با وجود آن که از سادات بنومقعه سخن گفته و گزارش می‌دهد که «أعقب من ثمانية رجال، و عقبه كثير»، اما هرگز حضور آنان را در قزوین تأیید نمی‌کند.^۵ در حالی که گیلانی که در سده دهم هجری به مطالعه طبقات سادات در عصر صفوی پرداخته در *سراج الانساب* (نوشته ۹۷۶ق.) تصریح می‌نماید که نسل سادات حسنی قزوین همه از هشت فرزند ابوالحسن علی بن زید که به بنومقعه شهرت داشتند، می‌رسد. و سرآمد همه آنان نیز در میان آنان ابراهیم ضریر بوده است.^۶ البته او در ضبط نام حسن ضریر دچار اشتباه شده و ابوابراهیم را که کنیه او بوده به نام ابراهیم، جایگزین نام حقیقی وی نموده است، با وجود این، نویسنده مذکور به واسطه آن که شاهد پیشرفت و نفوذ سادات حسنی در ساختار سیاسی و اجتماعی عصر صفوی بوده در بیان وضعیت آن طبقه از سادات، اهتمام بیشتری نشان داده است. از این جهت گزارش او در این خصوص حاوی دو مطلب مهم است. نخست این که می‌نویسد در زمان وی سادات حسنی

۱ قاضی اسماعیل المروزی الازرقانی (۱۴۰۹ق.)، *الفخری فی انساب الطالبیین*، تحقیق سیدمهدی رجایی، قم: کتابخانه مرعشی، ص ۱۴۷. ضریر در لغت به معنی نابینا است. مروزی درباره مقعه آورده است که «المقعه ام الحسن بنت عیسی بن محمد البطحانی» نام مادر ابوالحسن علی بن زید بوده است. رک: همانجا.

۲ همان، صص ۱۳۹، ۱۶۴.

۳ امام فخر الرازی (۱۴۰۹ق.)، *الشجرة المباركة فی انساب الطالبیة*، تحقیق از سید مهدی رجایی، قم: کتابخانه مرعشی، صص ۷۰، ۶۰.

۴ جمال الدین احمد الحسینی (ابن عنبه) (۱۳۶۳)، *الفصول الفخریه*، به اهتمام سیدجلال الدین محدث ارموی، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۱۰۶.

۵ جمال الدین احمد بن علی الحسینی (ابن عنبه) (۱۳۸۳)، *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، تحقیق از سیدمهدی رجایی، قم: کتابخانه مرعشی، ص ۱۰۶.

۶ گیلانی، همان، ص ۴۰.

قزوین به سه گروه تقسیم می‌شدند که عبارت بودند از سادات شانه تراش، خیاط و مغرمی. اما وی به وجه تسمیه نام هر کدام پرداخته و در سایر منابع نیز به این نوع نسبت‌ها هیچ اشاره‌ای نشده است. دوم آن که او قاضی جهان را به عنوان سرسلسله و بزرگ سادات حسنی قزوین معرفی نموده و نسل وی را که در قزوین بسیار بوده‌اند منسوب به فرزندان و نوادگان میرزاشرف‌بن قاضی جهان بر می‌شمارد.^۱

آخرین سندی که در خصوص شجره سادات حسنی قزوین در این جا می‌توان مورد استناد قرار داد تحفة الازهار حسینی است. این کتاب از آن جهت اهمیت دارد که توسط یک عرب اهل مدینه نوشته شده و او برای استفاده از منابع و تدوین کتاب خود در سال‌های حکومت شاه صفی و شاه عباس دوم و شاه سلیمان مجبور شده است چندین بار به ایران سفر کند. اگرچه در این اثر، مطلب جدیدی در مقایسه با آنچه که در این جا آورده شد به چشم نمی‌خورد، اما استناد او بر نسبت شجره حسنیان قزوین به ابوالحسن علی‌بن زید (ابن مقعده) خود تأکید دوباره‌ای است بر صحت و اعتبار این عقیده که پیشینیان مطرح ساخته‌اند.^۲ البته نوشته او نیز خالی از نقد نیست. چنان که وی نیز همانند گیلانی، سادات حسنی قزوین زمان صفوی را در فرزندان و نوادگان و عموزادگان قاضی جهان خلاصه و منحصر نموده، و از توجه به سایر حسنیانی که با آن خانواده نسبتی نداشته‌اند غفلت ورزیده است.

مطلب دیگری که در پایان این بررسی لازم است به آن پرداخته شود شهرت سادات حسنی قزوین به سیفی است. واقعیت این است که در هیچ یک از منابع انسابی که مورد استفاده در این پژوهش بوده چنین نسبتی را مطرح و یا گزارش نهموده‌اند. بلکه تنها می‌توان نشانه‌های این پسوند را در تاریخ‌نگاری‌های رسمی صفوی مشاهده کرد. در واقع قاضی جهان نخستین کسی است که چنین نسبتی به او داده شده، و سپس به دنبال نام کسانی آمده که از اولاد و احفاد و عموزادگان وی محسوب می‌شوند. تصور می‌رود که این نسبت مأخوذ از نام سیف‌الدین محمد، چهارمین نیای قاضی جهان باشد که گیلانی و حسینی به نام وی اشاره دارند.^۳

۱ همان، صص ۴۱، ۴۶.

۲ حسینی مدنی، همان، ج ۱، صص ۱۵۴-۱۵۵.

۳ گیلانی، همان، ص ۴۱؛ حسینی مدنی، همان، ج ۱، ص ۱۵۵.

گرایش‌های مذهبی در میان سادات سیفی حسنی

در چشم‌انداز تاریخی در میان سادات حسنی قزوین از نخستین آگاهی‌های تاریخی‌ای که پس از قیام و استقرار حسن‌بن‌زید در سال ۲۵۰ق. در طبرستان و حضور آنان در قزوین اشاره دارد تا اعصار صفویه، سه نوع گرایش مذهبی قابل طرح و بررسی است. نخستین نشانه‌ها مربوط به مذهب زیدی است. از آنجا که در سده سوم، سرزمین‌های طبرستان و گیلان و دیلم و قزوین و ری اصلی‌ترین مراکز استقرار سادات حسنی با گرایش به علویان زیدی بوده است، چنین گمان می‌رود که نیاکان نخستین سادات سیفی نیز بر مذهب زیدیه عمل می‌کرده‌اند. مهم‌ترین نشانه‌هایی که این فرض را تقویت می‌کند دو چیز است. نخست اشاره ابن‌طباطبا به ورود سادات حسنی از طبرستان و دیلم به قزوین بوده،^۱ و دیگری وجود داعی صغیر به عنوان آخرین امیر علوی در طبرستان است که از نوادگان عبدالرحمن شجری نیای بزرگ سادات حسنی قزوین به شمار می‌آمد.^۲ با این حال گزارشی در دست نیست تا استمرار مذهب زیدیه، در میان آن سادات در اعصار پس از سقوط علویان را نشان دهد. شاید بتوان گفت که مذهب آنان در دوره‌های بعد به مذهب سنت تغییر یافته، و یا تحت الشعاع نام عمومی شیعه قرار گرفته باشند. بر این اساس، کتاب *التدوین* که از منابع مهم و معتبر سده‌های ۶ و ۷ هجری است تا اندازه‌ای این عقیده را تأیید می‌کند. چنان که مؤلف کتاب، رافعی قزوینی (۵۵۷-۶۲۳ق.) از میان بیش از ۳۴۰۰ عالمی که شرح داده است بعضاً به نام اشخاصی اشاره دارد که دارای نسبت حسنی بوده، و در عین حال از اندیشمندان و مشاهیر اهل سنت قزوین محسوب می‌شوند. و یا آن که از میان شانزده رجال شیعی‌ای که او نام برده از فردی به نام محمدبن‌هادی بن‌مهدی حسنی ابو عبدالله شریف یاد می‌کند که دارای همان نسبت است.^۳ اگرچه نمی‌توان به دلیل عدم وجود شواهد کافی از نسبت این افراد با خاندان سیفی به آسانی دفاع کرد، اما فرض تصور آن که در دوران میانی اسلام با شهرت یافتن بلده قزوین به عنوان یکی از پایگاه‌های مهم سنیان شافعی،^۴ آن خاندان نیز چنین تمایلاتی یافته باشند چندان دور از

۱ ابن‌طباطبا، همان، ص ۳۲۷.

۲ ابن‌حزم، همان، ص ۴۰.

۳ عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی (۱۳۷۶)، *التدوین فی اخبار القزوین*، المحقق عزیزالله العطار دی، تهران: انجمن مخطوطات ایران، عطار، ج ۲، ص ۴۱. درباره اسامی سایر رجال شیعه نگاه کنید: همان، ج ۱، صص ۱۹۸، ۲۱۸-۲۳۰، ۲۴۴-۲۴۵، ۲۷۷، ۲۹۳؛ ج ۲، صص ۲۲۲، ۲۹۳-۲۹۵، ۳۳۴، ۳۷۲-۳۷۳، ۴۲۵؛ ج ۴، ص ۱۰۰.

۴ حمدالله مستوفی قزوینی (۱۳۸۱)، *نزهة القلوب*، به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، قزوین: حدیث امروز، ص ۱۰۰. عین عبارت او چنین است: «و مردم آنجا بیشتر شافعی مذهب‌اند و در کار دین به غایت صلب و زیرک، اندکی حنفی و شیعی نیز باشد. و با وجود قرب جوار هرگز ماسور ملاحظه نشده‌اند».

انتظار و واقعیت نیست. به ویژه آن که گاه علویان (شیعیان) قزوین با مصائب و شدائد اجتماعی و مذهبی از جانب متعصبان اهل سنت نیز مواجه بودند و در چنین شرایط دشواری چه بسا به تقیه، تغییر مذهب و یا مهاجرت از آن دیار مجبور می‌شده‌اند. در خصوص این نوع سخت‌گیری‌ها همین بس که در این جا گفته شود رضی‌الدین ابوالخیر احمد بن اسماعیل طالقانی قزوینی که از فقیهان مذهب شافعی در سده ۶ هجری بود تحت امر او بسیاری از شیعیان قزوین را گرفته و بر پیشانی آنان به اسم ابوبکر و عثمان داغ زدند.^۱

در میان سادات سیفی، نخستین کسی که آشکارا از مذهب شافعی او سخن گفته شده سیف‌الدین محمد حسنی است که معاصر با حمدالله مستوفی در سده هشتم هجری می‌زیست،^۲ اما فرزندان و نوادگان بعدی وی که غیاث‌الدین محمد، جمال‌الدین عبدالله و قطب‌الدین حیدر نام داشتند^۳ در جایی به مذهب آنان پرداخته نشده و شاید به تقریب بتوان گفت که آنان نیز بر مذهب نیای خود عمل می‌کرده‌اند.

گرایش به تشیع امامی به عنوان سومین مرحله از فرایند تغییر مذهب در پیشینه فکری سادات سیفی ظاهراً به دوران صفوی و رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران باز می‌گردد. محمد شمس‌الدین نورالهدی مشهور به قاضی جهان نخستین فرد از این دودمان است که منابع صفوی از وی به عنوان یک شیعه و در مقام یک قاضی و دیوانسالار که از زمان اسماعیل اول به خدمت صفویان درآمد، یاد کرده‌اند. پس از این نیز منابع همان دوره، تقریباً نام همه کسانی را که با نسبت سیفی حسنی و یا حسنی نام برده‌اند بر پابندی آنان نسبت به مذهب رسمی و اهتمام ایشان در حمایت از ترویج شعایر و فرهنگ تشیع در جامعه گواهی داده‌اند. البته در میان همان گزارش‌ها نیز گاه مطالبی آورده شده که نشان می‌دهد بعضی از رجال سیاسی و فرهنگی آن خانواده در طول حیاتشان گاه به دلایل نامعلوم به تسنن متهم بوده‌اند. چنان که صاحب *افضل التواریخ* نقل می‌کند که قاضی جهان یک بار در طول حیات سیاسی‌اش متهم شد که به مذهب تسنن تمایل دارد.^۴ در حالی که هیچ یک از وقایع نگاری‌های رسمی این مطلب را تأیید نمی‌کنند. همچنین در خصوص پسرش میرزا شرف جهان نیز شایع شد که «از ارباب

۱ زکریا بن محمد بن محمود القزوینی (۱۳۷۲)، *آثار البلاد و اخبار العباد*، تصحیح و تکمیل میرهاشم محدث، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص ۴۷۱.

۲ حمدالله مستوفی قزوینی (۱۳۶۲)، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص ۷۸۹.

۳ حسینی مدنی، همان، ج ۱، ص ۱۵۵.

۴ میرزا فضل‌ی اصفهانی، *افضل التواریخ*، موزه بریتانیا، Or.4678، برگ‌های ۶۷۸-۱۶۶b. به نقل از:

Riazul Islam (1970), *Indo - Persian relations*, Tehran: Iranian Culture Foundation, p.31.

تعصب اهل تسنن است»، و به همین دلیل طهماسب اول از او مکدر شد و دیگر اجازه نداد به نزد او حضور یابد.^۱ اما سروده‌های میرزا شرف که در مدح و ستایش ائمه اطهار(ع) است خلاف این عقیده را نشان می‌دهد.^۲ میرمخدوم شریفی، دخترزاده قاضی جهان که خود از سادات حسینی جرجان بود مهم‌ترین شخصیتی است که در میان حسینیان سیفی آشکارا از مذهب سنت جانبداری نمود و در زمان اسماعیل دوم در احیای آن مذهب تلاش کرد و چون ناکام ماند به عثمانی پناه برد.^۳ گفتنی است که میرعماد سیفی حسنی را نیز در میان مردم به تسنن شهرت داده‌اند و همین نیز سبب قتل وی در زمان شاه عباس اول گردید،^۴ در حالی که قطعاتی از خوشنویسی وی که در مدح شیعه است برخی همانند محمدشفیع عاملی را در این اتهام مورد تردید قرار داده، و میرعماد را از طبقه خوشنویسان متدین در تشیع می‌شناسد.^۵ بیانی نیز در تحقیق خود درباره میرعماد نتیجه می‌گیرد که در باب تسنن وی هیچ نوع قرینه‌ای در دست نیست، بلکه مدارک موجود خلاف آن را نشان می‌دهند. این شواهد همه در احترام او نسبت به پیامبر(ص) و حضرت علی(ع) و ائمه(ع) است و در هیچ جایی نامی از خلفای ثلاث نبرده است.^۶

یکی دیگر از سادات سیفی که به سنت باوری در مظان اتهام قرار داشته، مورخ معروف صفوی، میریحیی بن عبداللطیف قزوینی است. مشهور است که او تاریخ خروج اسماعیل اول را مذهب ناحق یافته بود، اما چون وی را گرفتار نمودند مدعی شد که من گفته‌ام مذهبنا حق، و همین نیز سبب رهایی وی از مرگ گردید. با وجود این، یک بار دیگر در سال ۹۶۰ق و در زمان طهماسب اول اخباری انتشار یافت مبنی بر این که میریحیی و پسرش میرعبداللطیف در تسنن غلو نموده و سنین قزوین نیز به پشت گرمی آنان آشکارا از مذهب خود سخن می‌گویند. طهماسب اول که در آن زمان در تبریز بود پس از آگاهی یافتن از این خبر،

۱ ملاعبدالنبی فخرالزمان قزوینی(۱۳۶۲)، تذکره میخانه، تصحیح احمد گلچین معانی، تهران: اقبال، ص ۱۵۲.

۲ شرف جهان قزوینی(۱۳۸۳)، کلیات دیوان، مقدمه و تصحیح نقی افشار، قزوین: حدیث امروز، صص ۱۳۵، ۱۸۶-۱۸۸، ۲۰۲، ۲۴۸، ۲۱۶.

۳ اسکندربیک منشی(۱۳۷۷)، تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ج ۱، صص ۲۲۶-۳۲۹، ۳۳۱-۳۳۴، ۳۴۰؛ همچنین،

Rula Jurdi Abisaab(2004), *Converting Persia, Religion and Power in the Safavid Empire*, London: I.B.Tauris, pp. 43-45.

۴ منشی، همان، ج ۲، ص ۱۴۷۷.

۵ محمدشفیع عاملی قزوینی(۱۳۸۳)، محافل المؤمنین، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ص ۱۷۳.

۶ مهدی بیانی(۱۳۶۳)، احوال و آثار خوشنویسان، تهران: علمی، ج ۱، صص ۵۲۹-۵۳۰.

بی‌درنگ حکم به دستگیری آنان داد. قورچیان صفوی نیز در قزوین میریحیی را دستگیر نموده و کتابخانه وی را ضبط و به همراه اهل خانه‌اش به اصفهان انتقال داده شدند. میرعبداللطیف نیز قبل از آن که به دست مأموران گرفتار شود با خانواده خود به هند گریخت. میریحیی به دلیل کهولت سن در زندان دوامی نیاورد و عاقبت در سال ۹۶۲ق. پس از یک سال و ده ماه درگذشت.^۱ در این مورد نیز اگرچه به جهت وقوع این رویداد ابهامی به نظر نمی‌رسد اما در ارزیابی علمی آن، شواهد متقنی مبنی بر قبول و اثبات گزارش مورخان وجود ندارد. بلکه آنچه باقی مانده دلالت بر پابندی میریحیی و فرزندانش در مذهب شیعه امامی است. چنان که اسکندر بیگ با وجود آن که در یک جا آورده است که مردم قزوین به غلو در تشیع و یا تسنن متهم هستند،^۲ اما در جای دیگر و در رابطه با حادثه فوق تصریحاً میریحیی را یک علوی معرفی می‌کند.^۳ واله اصفهانی و وحید قزوینی نیز همین نسبت را مورد تأیید قرار داده‌اند.^۴ از طرف دیگر، مورخان هندی نیز میریحیی و میرعبداللطیف و فرزندانش را که در هند مقیم شدند و به خدمت بابریان درآمدند هرگز آنان را از پیروان اهل سنت نشناخته‌اند.^۵ این نکته نیز خالی از اهمیت نیست که در اثر معروف میریحیی که به *لب‌التواریخ* شهرت دارد هرگز نشانی از گرایش او به مذهب سنت نمی‌توان یافت. قطعاً بنابر همین شواهد است که حاجی خلیفه در *کشف الظنون* و آقا بزرگ طهرانی در *الذریعه* نام وی را در طبقات مورخان به نام شیعه آورده‌اند.^۶

۱ عبدالقادر بن ملوک شاه‌بداؤنی (۱۳۷۹)، *منتخب التواریخ*، تصحیح مولوی احمد صاحب، به کوشش توفیق سبحانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ج ۳، صص ۶۶-۶۷. همچنین، شیخ آقابزرگ طهرانی (۱۴۰۸ق.)، *الذریعه‌الی تصانیف الشیعه*، تهران و قم: اسماعیلیان و کتابخانه اسلامی، ج ۹، ص ۹۰۵؛ ذبیح الله صفا (۱۳۶۶)، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: فردوس، ج ۵/۳، صص ۱۶۳۴-۱۶۳۹.

۲ منشی، همان، ج ۲، ص ۱۴۷۷.

۳ همان، ج ۱، ص ۲۳۹.

۴ محمد یوسف واله قزوینی اصفهانی (۱۳۸۲)، *ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم (خلدبرین)*، تصحیح محمد رضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص ۴۲۱. میرزا محمد طاهر وحید قزوینی (۱۳۸۳)، *تاریخ جهان آرای عباسی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۱۹۰.

۵ رک: عبدالقادر بن ملوک شاه‌بداؤنی (۱۳۸۰)، *منتخب التواریخ*، تصحیح مولوی احمد صاحب، به کوشش توفیق سبحانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ج ۲، صص ۲۱، ۵۶، ۵۹، ۱۱۶؛ ج ۳، صص ۶۶-۶۷؛ قاضی احمد تنوی، آصف خان قزوینی (۱۳۷۸)، *تاریخ الفی: تاریخ ایران و کشورهای همسایه در سال‌های ۸۵۰-۹۸۴ق.*، تصحیح علی آل داود، تهران: فکر روز، صص ۵۹۶-۵۹۷، ۶۵۴، ۷۲۸. شاهنواز خان به صراحت می‌نویسد میرعبداللطیف در عراق به سنت، و در هند به تشیع شهرت داشت. *مآثر الامرا*، ج ۳، ص ۸۱۲. به نقل از: یحیی بن عبداللطیف قزوینی (۱۳۸۶)، *لب‌التواریخ*، تصحیح میرهاشم‌محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، مقدمه مصحح، صص ۸-۹.

۶ حاجی خلیفه (۱۴۰۲ق.)، *کشف الظنون*، بیروت: دارالفکر، ج ۲، ص ۱۵۴۷؛ طهرانی، همان، ج ۹، ص ۹۰۵.

در مجموع، صرف نظر از میرزا مخدوم شریفی که در میان همگان به عالم اهل سنت شهرت داشت، اما از روایات آمیخته به تردید مورخان در خصوص مذهب سنت سایر اشخاصی که در فوق به نام آنان اشاره شد می‌توان به بی‌اساس بودن آن پی برد. این نسبت بی‌پایه قطعاً ریشه در عناد رقبای سیاسی خاندان سیفی داشته است که هر از گاهی با توجه به شناختی که از تسنن‌گرایی نیاکان آنان داشتند، به جهت تشویش ذهن پادشاه و عموم جامعه، آن را شایع می‌ساختند، تا مانع از گسترش نفوذ و پیشرفت آن سادات در ساختار حکومتی صفویه شده باشند. و نیز شاید بتوان گفت که چون منتقد مذهب شیعی صفویه بودند گاه به تسنن متهم شده‌اند. اتهامی که در آن روزگار نقد رایج بازار بود.

تکاپوهای سیاسی و اداری سادات سیفی

۱. امور قضاوت

گزارش‌های تاریخی گواه بر آن دارند که زندگی سادات سیفی قزوین از دیرباز با سیاست و فعالیت‌های دیوانی همراه بوده است. و همان‌طور که پیش از این اشاره شد همکاری یحیی‌بن‌علی حسنی در قیام الکوکی علیه عباسیان و انتخاب حسن‌بن‌قاسم از سوی علویان به حکومت طبرستان، قدیمی‌ترین شواهد تاریخی‌ای هستند که در این خصوص وجود دارد. با این حال از روند این نوع فعالیت‌ها در ادامه سده‌های ۴ تا ۷ ق. هیچ‌گونه اطلاعاتی در دست نیست. اما اگر عقیده صاحب تحفه‌سامی را بپذیریم منصب قاضی القضاتی ولایت قزوین همواره در طی آن سده‌ها پشت در پشت با سادات سیفی بوده است.^۱ البته نام آن قضات در همان سده‌های در هیچ یک از منابع ذکر نشده، تنها از سده ۸ ق. به بعد است که به نام برخی از آنان در منابع بر می‌خوریم. چنان که نخستین فردی که از آن خانواده نام برده شده سیف‌الدین محمد حسنی است که در زمان سلطان محمد اولجایتو (۷۰۳-۷۱۶ ق.) قاضی القضات قزوین و سلطانیه و ابهر و ری و طهران بوده است.^۲ نعمانی از وی به عنوان یکی از حکمرانان مقتدر همان عهد یاد می‌کند^۳ که البته گمان می‌رود این تعبیر بیشتر متأثر از

۱ سام میرزا صفوی (۱۳۸۴)، تذکره تحفه سامی، تصحیح رکن‌الدین همایونفرخ، تهران: اساطیر، ص ۴۴.
 ۲ مستوفی، تاریخ‌گزیده، ص ۷۸۹؛ احمدبن شرف‌الدین‌الحسین حسینی قمی (۱۳۵۹)، خلاصه‌التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۳۶۳؛ حسینی مدنی، همان، ج ۱، ص ۱۵۵؛ همچنین، رک: سعید نفیسی (۱۳۴۴)، تاریخ نظم و نثر در ایران، تهران: فروغی، ج ۱، ص ۶۴؛ صفا، ج ۵/۲، صص ۶۷۹-۶۸۰.
 ۳ شبلی نعمانی (۱۳۶۳)، شعرالمعجم یا تاریخ شعر، مترجم سیدمحمد فخرداعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب، ج ۵، ص ۶۴.

جایگاه حقوقی سیف‌الدین در حوزه قضایی آن مناطق بوده است و نه به عنوان یک حاکم سیاسی. دومین شخصی که می‌شناسیم معزالدین نبیره سیف‌الدین است که تنها از او به عنوان قاضی قزوین و سلطانیه نام برده شده است.^۱ آخرین آن‌ها محمدشمس‌الدین نورالهدی مشهور به قاضی جهان است که در زمان آق‌قویونلوها آن مقام را سال‌ها بر عهده داشت.^۲ وی همچنین در اواخر حکومت ترکمانان برای مدتی ملازم حکمران کاشان، قاضی محمد کاشی بوده است.^۳ از دیگر سیفانی که در همان دوران می‌زیست و از اصحاب بزرگ قزوین نام برده شده میرعبدالملک سیفی است. بوداق منشی از او به عنوان سپهسالار گیلان نام می‌برد که البته به نظر نمی‌رسد این مقام مهم نظامی را که عموماً به امیران ترک تعلق داشت، رسماً از جانب امیران آق‌قویونلو عهده دار بوده است، بلکه از گزارش آن مورخ بیشتر چنین استفاده می‌شود که ظاهراً نسبتی بوده است که مردم قزوین به او داده‌اند. آن هم به واسطه آن که، چون پس از مرگ سلطان یعقوب (۸۹۶-۸۸۳ ق.)، اختلاف بر سر تاج و تخت حکومت، میان شاهزادگان ترکمان بالا گرفت، یکی از این مدعیان یوسف بیگ بایندی به همراه پسرانش چندین بار قزوین را مورد هجوم قرار داده و به کشتار مردم و تاراج اموال و نوامیس آن‌ها پرداختند. ساکنان آن شهر برای رهایی از مظالم ترکان به «میرعبدالملک سیفی قزوینی که سپهسالار گیلانیان بود» و به جوانمردی و انصاف شهرت داشت پناه آوردند. او نیز درخواست مردم را پذیرفته و با همراهی گیلانیان پس از چندین بار تلاش، موفق شد که مردم قزوین را از عذاب ترکمانان نجات دهد.^۴

۲. دعوت صفویان از سادات سیفی برای همکاری با حکومت

با پیروزی جنبش صفوی و تشکیل دولت شیعی در ایران دوران جدیدی در حیات سیاسی و اداری سادات سیفی آغاز شد. در واقع این موقعیت، تابعی از شرایط سیاسی و مذهبی در جامعه ایران بود، چنان که عاملان آن یعنی صفویان موضوع حمایت از سادات و بهره‌مندی از توانمندی آنان در ساختار حکومت را به عنوان یک اصل زیربنایی برای کسب مشروعیت دینی و اجتماعی مورد توجه جدی قرار داده، و هرگز در طول تاریخ زمامداری خود اجازه

۱ حسینی مدنی، همان، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲ حسینی قمی، همان، ج ۱، صص ۳۶۳-۳۶۴.

۳ حسن روملو (۱۲۸۴)، *احسن التواریخ*، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران: اساطیر، ج ۲، ص ۹۷۸.

۴ بوداق منشی قزوینی (۱۳۷۸)، *جوهرالخبار*، تصحیح محسن بهرام نژاد، تهران: میراث مکتوب، صص ۹۰-۹۱.

نداند در این ضابطه خلل و نقصانی وارد شود. این نگرش زمینه لازم را برای مهم‌ترین تحول اجتماعی فراهم آورد و در این تحول بیش از اعصار گذشته زمینه برای پیشرفت سادات به یک طبقه ممتاز اجتماعی و اشرافی به وجود آمد. در این مسیر، پایگاه مشترک اجتماعی صفویان با سادات ایجاب می‌کرد که در آغاز حکومت، همه گروه‌های ساداتی را که در بلاد ایران پراکنده بودند برای همکاری با دولت جدید فراخوانده، و بدین طریق هسته قدرت و حاکمیت را تقویت و ساماندهی کنند. بر همین اساس بود که اسماعیل اول ظاهراً در سال ۹۰۹ق. با دعوت از شیخ المشایخ سادات سیفی قزوین یعنی قاضی جهان، برای همکاری با حکومت، پیوند میان سیفیان حسنی و صفویان حسینی برقرار شد و تا سقوط آنان از سلطنت استمرار یافت. قاضی جهان ابتدا به مقام قاضی القضاتی قزوین منصوب شد، سپس در سال ۹۱۴ق. مدیر بازسازی و مرمت نهر جوینی از فرات به نجف گردید و موفق شد در مدت کوتاهی آن را به اتمام رساند.^۱ پس از جنگ چالدران در سال ۹۲۰ق. همراه با جلال الدین محمد تبریزی وزیران میرزاشاه حسین اصفهانی و کیل السلطنه شدند.^۲ این انتصاب همزمان با تغییر رویکرد پادشاه صفوی در نظام حکومت داری روی داد، تغییری که بر حمایت از دیوانسالاران ایرانی در برابر طبقات قزلباش برای رسیدن به ثبات و امنیت در ساختار سیاسی و جامعه استوار بود.^۳ در این مرحله میرزا شاه حسین، تمامی قبض و بسط امور سلطنت و پادشاهی را در اختیار خود داشت و به اهتمام دو وزیر خود قطعاً در تشکیلات دیوانی منشأ تصمیمات مهمی بوده‌اند.^۴ اما سکوت نامعلوم مورخان در این خصوص، اساساً کار جستجو برای پژوهشگران، جهت بررسی و فهم این نوع تلاش‌ها، حداقل برای پی بردن به نقش و سهم قاضی جهان در امور دیوانی را امری رقت بار و مأیوس کننده ساخته است. تنها موضوعی که در فاصله سال‌های ۹۲۰-۹۲۹ق. در رابطه با قاضی جهان مورد اشاره قرار گرفته اعزام او در سال ۹۲۴ق. به منطقه رستمدر است، آن هم برای فرونشاندن شورش آقامحمد روزافزون

۱ حسینی قمی، همان، ج ۱، صص ۳۶۳-۳۶۴.

۲ خورشاه بن قبادالحسینی (۱۳۷۹)، *تاریخ ایلچی نظام شاه*، تصحیح محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه‌دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص ۳۶؛ بوداق منشی، همان، ص ۱۲۴؛ حسینی قمی، همان، ج ۱، ص ۳۶۴؛ حسن بن حسن فسانی (۱۳۸۲)، *فارسنامه ناصری*، به کوشش منصور رستگار فسائی، تهران: امیرکبیر، ج ۱، ص ۳۷۴.

۳ غیاث الدین خواندمیر [بی‌تا]، *حبیب السیر*، به کوشش جلال همایی، تهران: خیام، ج ۴، ص ۵۹۵.

4 R.M. Savory (1960), "The principal offices of the Safawid state during the reign of Ismail I (907-930)". in Bulletin of the school of oriental and African studies XXIII, pp. 101-105.

۵ خواندمیر، همان، ج ۴، ص ۵۴۸.

حاکم آن ناحیه، که به دلیل اعتراض به قانون مالیات در قلعه کلیس تحصن نموده بود. قاضی جهان در این مأموریت موفق شد بدون هیچ نوع برخورد نظامی و از راه گفتگو حاکم رستم‌دار را به تسلیم و تبعیت از آن قوانین مجاب و متعهد سازد.^۱

قاضی جهان شش ماه پس از قتل میرزاشاه حسین در جمادی الاول ۹۲۹ق. مطابق فرمان رسمی اسماعیل اول به وزارت طهماسب میرزا که حاکم شیراز بود، منصوب شد. اما این دوران بسیار کوتاه بود، زیرا شاهزاده و وزیرش تنها کمتر از هفت ماه که به شیراز وارد شده بودند مجبور شدند به علت مرگ پادشاه صفوی به تبریز بازگردند. قاضی جهان در تبریز با هماهنگی تاجلوخانم تلاش‌های بسیاری برای فراهم آوردن مقدمات جلوس طهماسب میرزا انجام داد، و احتمالاً در همان روز تاجگذاری به تاریخ ۱۹ رجب ۹۳۰ق. که در عین حال مصادف با قتل جلال‌الدین محمد وزیر بود به وزارت دیوان اعلیٰ منصوب شده است.^۲ دوران وزارت او در این مرحله بسیار کوتاه بود، زیرا چیرگی امیران قزلباش در ساختار سیاسی صفویه و اختلاف شدید میان آنان، آغاز سلطنت طهماسب اول را با بحرانی خانمان برانداز مواجه ساخت. ریشه‌های اصلی این بحران را باید در رقابت و تضاد میان دیوسلطان روملو و کپک سلطان استاجلو بر سر تصاحب انحصاری مقام و کالت سلطنت و امیرالامرایب جستجو کرد. قاضی جهان در این کشمکش جانب دامادش کپک سلطان را گرفت، و چون آن امیر استاجلو از جنگیدن با روملویان در چرنداب پرهیز کرد و تسلیم شد، موقعیت قاضی جهان به مخاطره افتاد و لذا در بهار سال ۹۳۱ق. دیوسلطان که مطلق‌العنان در قدرت شده بود حکم به برکناری از وزارت و دستگیری قاضی جهان و حبس در قلعه لوری را داد. مخالفان حتی به قتل وزیر می‌اندیشیدند، اما حمایت بیگم موصولو، قاضی جهان را از مرگ نجات داد و او را در همان قلعه زندانی نمودند و زن و فرزندش را اسیر و با خواری و ذلت از تبریز به قزوین فرستادند.^۳ قاضی جهان پس از مدت شانزده ماه به کمک عبدالله خان استاجلو از قلعه

۱ همان، ج ۴، ص ۵۶۰؛ حسینی قمی، همان، ج ۱، ص ۱۴۰؛ محمدیوسف‌واله‌اصفهانی (۱۳۷۲)، خلدبرین/ایران در روزگار صفویان، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، صص ۲۶۹-۲۷۰.

۲ قاضی احمد غفاری (۱۳۴۲)، تاریخ جهان‌آرا، تصحیح حسن نراقی، تهران: حافظ، ص ۲۸۲؛ حسینی قمی، همان، ج ۱، صص ۱۵۲، ۱۵۵، ۳۶۴؛ روملو، همان، ج ۲، صص ۱۱۳۲-۱۱۳۷، ۱۱۴۱؛ خورشاه حسینی، همان، ص ۸۵؛ فخرالزمان قزوینی، همان، ص ۱۵۱.

۳ غفاری، همان، ص ۲۸۲؛ روملو، همان، ج ۲، ص ۱۱۴۲؛ عبدی بیگ شیرازی (۱۳۶۹)، تکملة الاخبار، مقدمه و تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: نشر نی، ص ۶۲؛ بوداق منشی، همان، ص ۱۴۹؛ خورشاه حسینی، همان، ص ۹۰؛ حسینی قمی، همان، ج ۱، صص ۱۶۰، ۳۶۴.

گریخت و به قزوین آمد. در آنجا تحت حمایت امیران استاجلو جمعیتی را در مخالفت با سران طوایف روملو و تکلوه به وجود آورد. اما این بار نیز صف‌آرایی استاجلوها در مقابل روملوها و تکلوه‌ها در رجب سال ۹۳۲ق. و در نواحی سکسنجک و خرزویل به شکست انجامید و به ناچار قاضی جهان به مظفرسلطان، حاکم گیلان بیه پس پناهنده شد. اما التّجاء وی به خان گیلان تصمیم درستی نبود، زیرا مظفرسلطان به واسطهٔ عداوت قدیمی و همچنین تحرکات شاه قوام الدین رئیس طریقت نوربخشیه، به آزار و شکنجهٔ قاضی جهان پرداخت و عاقبت او را زندانی کرد.^۱ او طی سال‌های ۹۳۲-۹۴۲ق. در رشت زندانی بود و چون سلطان حسن کارکیا حاکم گیلان بیه پیش در سال ۹۴۲ق. رشت را در محاصره گرفت، مظفرسلطان برای رهایی از این شرایط، قاضی جهان را از زندان بیرون آورد و به دلیل احترامی که امیر بیه پیش برای قاضی جهان قائل بود او را به عنوان نماینده نزد آن امیر فرستاد تا وی را از حمله به رشت بازدارد. قاضی جهان این مأموریت را که راهی برای نجات خویش می‌دید با جان و دل پذیرفت و به طرف اردوی امیر حرکت کرد. سلطان حسن کارکیا نیز پس از ورود قاضی جهان با احترام از او استقبال کرد و پس از شنیدن سخنانش تحت حمایت خویش اجازه داد تا به دربار صفوی در تبریز بازگردد. و بدین سان دوران رنج و محنت ده‌سالهٔ او خاتمه یافت.^۲

۳. وزارت و وکالت قاضی جهان سیفی و مهم‌ترین اقدامات وی

هنگامی که قاضی جهان به تبریز رسید شاه طهماسب از او به گرمی استقبال کرد، و از آنجا که نسبت به استعداد و قابلیت‌های او در ادارهٔ امور ملکی و مالی آگاه بود به موجب حکمی در ماه صفر سال ۹۴۲ق. او را در وزارت دیوان اعلیٰ با میر عنایت‌الله خوزانی اصفهانی شریک کرد. اما میرعنایت‌الله مشارکت قاضی جهان را در وزارت خویش بر نمی‌تابید و از همان

۱ روملو، همان، ج ۳، صص ۱۲۵۳، ۱۳۶۹. کینهٔ شاه قوام الدین از قاضی جهان به حادثهٔ سال ۹۲۹ق. باز می‌گردد. بر اساس این حادثه وی متهم به قتل مولانا امیدوی طهرانی و ضبط اموال و املاک وی، و همچنین ایجاد دربار پادشاهی در ری برای خود بوده است. ظاهراً این قاضی جهان بوده است که اسماعیل اول را از مظالم و رفتارهای مغرورانهٔ شاه قوام الدین مطلع ساخته و او را به براندازی بساط حکومت او در ری ترغیب نموده است. همچنین، حسینی قمی، همان، ج ۱، صص ۱۶۲، ۲۷۳.

۲ شاه طهماسب صفوی (۱۳۸۳)، تذکرهٔ شاه طهماسب، تصحیح کریم فیضی، قم: مطبوعات دینی، ص ۵۲؛ غفاری، همان، صص ۲۸۲-۲۸۳؛ خورشاه حسینی، همان، صص ۸۷، ۹۰، ۱۳۰-۱۳۳؛ شیرازی، همان، صص ۶۲-۶۳، ۸۱؛ بوداق منشی، همان، صص ۱۵۰-۱۵۰، ۱۸۲؛ روملو، همان، ج ۲، صص ۱۱۴۶-۱۱۴۷؛ شرف‌خان بن شمس‌الدین بدلیسی (۱۳۷۷)، شرفنامه - تاریخ مفصل کردستان، به اهتمام ولادیمیر ولیامینوف زرنوف، ج ۲، تهران: انتشارات اساطیر، ص ۱۷۱؛ حسینی قمی، همان، ج ۱، صص ۱۶۰، ۲۵۴، ۳۶۴؛ منشی، همان، ج ۱، ص ۲۵۲.

ابتدا، آشکارا نسبت به وی خصومت می‌ورزید و «پیوسته در مقام کسر حرمت و اهانت قاضی جهان» بود و همواره «بی ادبانه نسبت بدان حضرت سلوک» می‌کرد. با این حال، این نوع رفتارهای نابخردانه هیچگاه سبب تضعیف موقعیت قاضی جهان در وزارت نگردید، بلکه سرانجام به بی‌اعتباری و بدنامی میرعنایت‌الله خوزانی منتهی گشت. چنان که او را به همزبانی با مظفر سلطان علیه دولت صفوی و نیز هرزگی در اخلاق متهم ساختند، و چون آن اتهامات بر شاه طهماسب ثابت گردید او را از وزارت عزل و به قتل او فرمان داد. قاضی جهان پس از این حادثه و از سال ۹۴۲ ق. برای مدت پانزده سال و در «کمال عظمت و اقتدار» و «بر وفق اراده خاطر» راهبری و مدیریت تشکیلات دیوانی صفویان را بدست گرفت.^۱ او نخستین وزیر ایرانی‌ای بود که در نیمه اول حکومت صفوی چنین مدت طولانی‌ای را وزارت کرد. نویسنده خلاصه‌التواریخ درباره اهمیت و اعتبار سیاسی و اداری او در این مقطع از تاریخ اظهار می‌کند که «بعد از خواجه نظام الملک وزیر در ایران مثل وی به عرصه دوران نیامد». اما وی و سایر مورخان، متأسفانه درباره اختیارات و عملکرد سیاسی و دیوانی او هیچ گونه گزارش دقیقی ارائه نمی‌دهند تا بتوان بر پایه آن تصویر نسبتاً روشنی را عرضه کرد. آنچه وجود دارد اطلاعات پراکنده‌ای است که تنها بخش کوچکی از واقعیت‌های حیات سیاسی و اداری وی را به ما می‌نمایاند.

در میان این نوع روایات، موضوعی که بازتاب بیشتری یافته اهتمام قاضی جهان در ساماندهی امور مالی است. وظیفه‌ای که از اهم وظایف وزیر دیوان اعلی به شمار می‌آمد و چنان که از گزارش تاریخ‌ایلیچی نظام شاه استفاده می‌شود قاضی جهان در دوران وزارت خود بر سازمان و منابع مالی کشور نظارت دقیقی را اعمال می‌نموده است. به طوری که «هیچ آفریده را زهره و یارایی آن نبود که بی حضور و شعور او از مهمات مالی از جزئی و کلی دم زند تا بدان حد رسد که قضیه‌ای را فیصل دهد». او ظاهراً اجازه دخالت و تصمیم‌گیری در

۱ شیرازی، همان، صص ۸۱، ۸۵؛ خورشاه حسینی، همان، ص ۱۳۳؛ روملو، همان، ج ۳، صص ۱۲۴۵، ۱۳۶۹؛ حسینی قمی، همان، ج ۱، صص ۲۵۶، ۳۶۴، منشی، همان، ج ۱، ص ۲۵۳. بوداق منشی این انتصاب را در ذیل حوادث سال ۹۴۱ ق. آورده است. رک: بوداق منشی، همان، صص ۱۸۱، ۱۸۵.

۲ حسینی قمی، همان، ج ۱، ص ۳۶۴. نویسنده در کتاب خود آورده است که درباره حالات و صفات قاضی جهان «در نسخه شریفه منتخب الوزراء به تفصیل شرف تسطیر یافته» است. رک: همان، ج ۱، ص ۳۶۶؛ ج ۲، ص ۹۷۲. اما در تنها نسخه ناقصی که از منتخب الوزراء در دانشگاه توپینگن آلمان موجود است فاقد این نوع اطلاعات می‌باشد. نسخه عکسی آن کتاب نیز به شماره ۳۷۵۲-۳۷۵۳ در مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

۳ خورشاه حسینی، همان، صص ۱۶۳، ۲۳۹.

امور مالی را به هیچ یک از کارگزاران دیوانی خود نمی داده است. و در واقع نسبت به اطرافیان و عمال خود هیچ اعتمادی نداشته است. بدون شک تغییر برخی از مورخان از دوران وزارت دوم قاضی جهان که به وزیر استقلال یاد کرده‌اند^۱ بیشتر مبین تام الاختیار بودن وی در حوزه مالی و مالیاتی بوده است. او از موقعیتی که در اختیار داشت همه توان خود را در جهت اصلاح و ساماندهی امور مالی و دیوانی جامعه که می توانست سبب افزونی شکوه و عظمت دولت صفوی شود را به کار گرفت. قاضی احمد قمی در این باره به تصریح می آورد که قاضی جهان «در ایام دخل در امور ملکی و مالی، پیوسته شاه بلند مرتبه را بر امری که موجب تزاید اقبال و تضاعف جاه و جلال بود و می داشت»^۲. این شیوه رفتار نه تنها سبب افزایش حسن اعتماد شاه صفوی نسبت به وی گردید، بلکه مطابق گزارش امین احمد رازی موجب شد تا قاضی جهان در طول پانزده سال وزارت که «زمام امور ملک و مال شاه ستوده خصال، شاه طهماسب صفوی در کف کفایت و قبضه شهنامت او [بود]، کامران و نافذ فرمان» زندگی کند.^۳ ملا عبدالنبی قزوینی در تأیید این گفته ذکر می کند که منزلت قاضی جهان در این دوره به جایی رسید که شاه طهماسب به او اجازه داد که «بین السطور بر فرامین عالیشان» بنویسد. همان نویسنده درباره لقب عالیشان قاضی جهان حکایتی را نقل می کند که شنیدنی است. مضمون آن حکایت این است که شاه طهماسب یک بار به قاضی جهان دستور داد تا دیگر بر فرامین عالیشان درج نکند. قاضی جهان نیز پس از آگاهی یافتن از این فرمان، وزارت را ترک کرد. اما طهماسب اول دو روز بعد از این ماجرا، از آنجا که به خدمات او محتاج بود بار دیگر او را بر مسند وزارت و وکالت نشانید و «رخصت داد که هر چه به خاطر آن یگانه روزگار رسد در فرمان درج نماید»^۴.

صرف نظر از مطالب فوق در میان گزارشهای موجود، مورخان تنها سه واقعه را در پیوند با حیات سیاسی قاضی جهان آشکارا مورد اشاره قرار داده‌اند. نخستین مورد مسئله دستگیری و خلع ید شاه قوام الدین، رهبر طریقت نوربخشیه در ری به سال ۹۴۳ق. است. در واقع آن شیخ طریقت، زهد و لباس درویشی را ترک گفته و هوای قدرت و سلطنت را در سر می پروراند، و برای رسیدن به این آرزو برای خود قلعه‌ای ساخته بود و مریدان را به پوشیدن

۱ منشی، همان، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲ حسینی قمی، همان، ج ۱، ص ۳۰۷.

۳ امین احمد رازی (۱۳۷۸)، تذکره هفت اقلیم، تصحیح سید محمد رضا طاهری «حسرت»، ج ۳، تهران: سروش، ص ۱۳۲۷.

۴ فخرالزمان قزوینی، همان، ص ۱۵۱.

جبه و جوشن تجهیز و تشویق می‌نمود. وی حتی به خشونت نیز روی آورد و املاک مخالفان خود را مصادره و بعضی همانند مولانا امیدی طهرانی را به قتل رسانیده و با برخی از مخالفان دولت مرکزی همانند مظفرسلطان گیلانی روابط مراد و مرید را برقرار ساخته بود. قاضی جهان پس از رهایی از گیلان و کینه‌ای که از میرقوام الدین در دل داشت فرصتی به دست آورد تا شاه طهماسب را متقاعد سازد تا به ری سفر نموده و میرقوام الدین را به واسطه رفتارهایی که از او سرزده، مورد مؤاخذه قرار دهد. فرمانروای صفوی نیز چنین کرد و پس از محاکمه میرقوام الدین در حضور اعیان و سادات ری به دستگیری و مصادره املاک و اموال او دستور داد. آنگاه میرقوام الدین را همچون اسیر به تبریز آورده و به فرمان شاه طهماسب در خانه قاضی جهان زندانی کردند. اما پس از چند روز به واسطه آن که مبادا او باعث فتنه و شورش در تبریز شود وی را به قلعه النجق از توابع نخجوان فرستادند. میرقوام الدین تا سال ۹۴۸ق. زنده بود و سرانجام در همانجا درگذشت.^۱

دومین موضوعی که گزارش شده است وساطت قاضی جهان در نزد شاه طهماسب به جهت گذشتن از تقصیرات آقامحمد روزافزون حاکم رستمدار بوده است. در واقع آقامحمد که جاه طلبانه به گسترش قدرت خود در قلمرو مازندران می‌اندیشید در سال ۹۵۲ق. به قتل میرشاهی حاکم آمل و بارفروش متهم شد. این حادثه خشم طهماسب اول را برانگیخت و ظاهراً به قصد انتقام از خون آن سید و باطناً برای برانداختن بساط حکومت روزافزون و تصرف مازندران سپاهی را آماده و به فیروزکوه لشکر کشید. آقامحمد که حکومت خود را در مخاطره دید از کار خویش اظهار پشیمانی کرد و این بار نیز به قاضی جهان متوسل شد تا با شفاعت وی در نزد پادشاه و پرداخت سه هزار تومان جریمه از گناه او صرف نظر شود. قاضی جهان پذیرفت و در ملاقات با شاه طهماسب چنین وانمود کرد که جایز نیست در این لشکرکشی برای انتقام از خون یک سید، جان جمع کثیری از سادات ساکن در آن سرزمین را به خطر انداخت. این استدلال شاه را متقاعد ساخت و سرانجام از گناه آقا محمد درگذشت.^۲

سومین موردی که قابل طرح و بررسی است نقش قاضی جهان در مناسبات ایران و هند و به ویژه در جریان پناهندگی همایون به ایران است. مطابق اظهارات بسیاری از مورخان،

۱ شیرازی، همان، صص ۲۰۰-۲۰۴؛ بوداق منشی، همان، ص ۱۸۷؛ روملو، همان، ج ۳، صص ۱۲۵۴، ۱۲۸۴؛ حسینی قمی، همان، ج ۱، صص ۲۷۳-۲۷۴؛ عبدالفتاح فومنی گیلانی (۱۳۴۹)، تاریخ گیلان، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، صص ۱۶-۱۷.

۲ خورشاه حسینی، همان، صص ۱۵۳، ۲۳۹-۲۴۱.

قاضی جهان از جانب شاه طهماسب از بدو ورود پادشاه معزول هند به ایران، در تاریخ ذی قعدة ۹۵۱ق. رسماً به میزبانی وی منصوب شد و همواره در سفر و حضر همراه همایون بود. به طوری که الفت و دوستی‌ای که از این راه، میان آن دو حاصل شد همچنان پس از بازگشت همایون به هند از طریق مکاتبات اداری حفظ گردید. قاضی جهان از دوستان قدرتمند همایون در ایران بود. این واقعیت را از میان گزارش‌های موجود به وضوح می‌توان دریافت. بخشی از این گزارشات مبین آن است که بهرام میرزا و بعضی از امرا، چون حضور یک پادشاه سنی را در ایران بر نمی‌تاییدند لذا از پادشاه ایران انتظار داشتند که برای بازگشت همایون به حکومت هند هیچ گونه مساعدتی نداشته باشد. این عقیده تأثیر خود را بر افکار شاه طهماسب بجای گذاشت، چنان که به کج رفتاری با همایون روی آورد. اما تلاش آنان در این راه بی‌نتیجه بود، زیرا قاضی جهان با درایت و نفوذ خود اولاً موفق شد همایون را به قبول مذهب شیعه متقاعد و آن را آشکار سازد، و ثانیاً زمامدار صفوی را به حمایت نظامی از همایون در بازگشت به فرمانروایی هند ترغیب نماید، و سوم شاید بتوان گفت که موضوع واگذاری قندهار از جانب همایون به ایران پس از دست یافتن به قدرت از تعهداتی بوده است که قاضی جهان برای همایون در مقابل این حمایت تعیین نموده است. به هر روی، اگرچه این تکاپوها بر توانمندی و هوشیاری قاضی جهان در حل این بحران دلالت دارد، اما گزارش مورخان حاکی از آن است که همایون، پس از آن که به کمک قوای صفوی به اهداف سیاسی خود دست یافت هیچ دلیلی ندید که به تعهدات خود عمل کند. لذا در یک حمله نظامی، قندهار را از ایرانیان پس گرفت و در سیاست مذهبی نیز مطابق عقاید و اسلاف خویش عمل کرد. البته، این رفتار هر چند که دولت صفوی را غافلگیر ساخت و نشان داد که شاه طهماسب و وزیرش قاضی جهان در این رویداد شکست خورده‌اند. با این همه، حادثه مذکور سبب تیرگی روابط ایران و هند نگردید. بلکه شاه طهماسب با چشم پوشی موقت از مسأله قندهار تا سال ۹۶۳ق. که همایون زنده بود روابط مسالمت آمیزی را در پیش گرفت.^۱

۱ رک: محمود خواندمیر (۱۳۷۰)، تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی (ذیل حبیب السیر)، تصحیح محمدعلی جراحی، تهران: گستره، صص ۲۱۵-۲۲۰؛ غفاری، همان، ص ۲۹۶؛ خورشاه حسینی، همان، صص ۱۵۱-۱۵۲؛ شیرازی، همان، ص ۹۴؛ روملو، همان، ج ۳، صص ۱۲۹۱-۱۲۹۵، ۱۳۱۲، ۱۳۹۴، ۱۳۱۳، ۱۴۰۶-۱۳۹۵، ۱۴۰۷؛ حسینی قمی، ج ۱، صص ۳۰۷، ۳۰۹-۳۱۳؛ میرزا بیگ حسن بن حسینی جنابدی (۱۳۷۸)، روضة الصفویه، به کوشش غلامرضا مجد طباطبایی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، صص ۴۹۴-۴۹۵؛ عبدالحسین نوائی (۱۳۶۸)، شاه طهماسب صفوی مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی، تهران: ارغوان، صص ۶۳-۶۵.
Riazul Islam, pp. 31-32-34, 36-37, 39, 44-46, 196-197, 200-201.

با گذر از مسائل فوق سخن گفتن از سایر تلاش‌های قاضی جهان در طی سال‌های ۹۵۲-۹۶۰ق. به دلیل فقدان روایات تاریخی کار بسیار دشواری است. تنها مطلبی که در این فاصله از چشم مورخان مخفی نمانده دو واقعه است. نخست، مسئله استعفاء و انزوای وی از همه تکاپوهای سیاسی و دیوانی است، و دیگری حادثه مرگ اوست. دو موضوعی که در شرح آن اجماع چندانی میان مورخان ملاحظه نمی‌شود. چنان که در رابطه با مورد اولیه، بوداق منشی بدون اشاره به علل آن آورده است که: شاه طهماسب، قاضی جهان را در سال ۹۵۳ق. از وزارت عزل کرد،^۱ در حالی که غفاری و خورشاه حسینی گزارش می‌دهند که در سال ۹۵۴ق. آن وزیر به دلیل کهولت سن و ناتوانی جسمی و به میل خود از وزارت کناره‌گیری کرد.^۲ قاضی احمدقمی این عقیده را تأیید نموده اما این مطلب را در ذیل حوادث سال ۹۵۵ق. نقل کرده است.^۳ روملو گزارش می‌دهد که چون قاضی جهان دریافته بود دیگر در امور وزارت استقلالی ندارد «ترک مهمات دیوانی» نمود.^۴ اسکندریبگ به این موضوع دقیق‌تر پرداخته و اظهار می‌دارد که چون شاه طهماسب در دهه مذکور اراده کرد که همه امور دیوانی را با نظر و مشورت او به انجام رسانند، قاضی جهان از این تصمیم خشنود نبود، لذا کبر سن و شیوخیت را بهانه ساخته و از وزارت کناره‌گیری کرد.^۵

در خصوص تاریخ مرگ قاضی جهان نیز حداقل دو تاریخ متفاوت وجود دارد. نخستین تاریخ ذکر شده متعلق به خورشاه حسینی است. چنان که می‌نویسد او دو سال پس از استعفایش یعنی در سال ۹۵۶ق. درگذشت که البته دقیق به نظر نمی‌رسد.^۶ در حالی که اغلب تاریخ‌نویسان صفوی گزارش می‌دهند که این حادثه در ۱۷ ذی‌حجه سال ۹۶۰ق. اتفاق افتاد.^۷

۱ بوداق منشی، همان، ص ۲۰۳.

۲ غفاری، همان، ص ۳۰۱؛ خورشاه حسینی، همان، ص ۱۶۳.

۳ حسینی قمی، همان، ج ۱، ص ۳۳۷.

۴ روملو، همان، ج ۳، ص ۱۳۶۹.

۵ منشی، همان، ج ۱، ص ۲۵۳.

۶ خورشاه حسینی، همان، ص ۱۶۳.

۷ رک: غفاری، همان، ص ۳۰۱؛ عبدی‌بیگ شیرازی سال‌های ۹۶۰ و ۹۶۱ق. را سال فوت قاضی جهان ذکر می‌کند. شیرازی، همان، ص ۱۰۷؛ بوداق منشی، همان، ص ۲۰۸؛ روملو، همان، ج ۳، ص ۱۳۶۹؛ قاضی احمد قمی در ذیل تاریخ استعفای قاضی جهان (۹۵۵ق.) می‌نویسد که او مدت یازده سال به استقلال وزارت کرد. اما عقیده او چندان صحیح به نظر نمی‌رسد و در نوشته او تناقضی آشکار وجود دارد. زیرا همو تاریخ انتصاب او را به وزارت سال ۹۴۲ق. آورده است. در این صورت آن وزیر می‌بایستی سیزده سال وزارت کرده باشد نه یازده سال. حسینی قمی، همان، ج ۱، ص ۳۳۷.

سال مذکور به ما کمک می‌کند تا سال دقیق استعفای او را به دست آوریم. از آنجا که روملو یادآور شده است که قاضی جهان از سال ۹۴۲ق. به مدت پانزده سال مقام وزارت و وکالت را بر عهده داشت،^۱ در این صورت او می‌باید در سال ۹۵۷ق. از مقام خود عزل شده و یا استعفا داده باشد نه سال‌هایی که اشاره شد.

۴. سایر سادات سیفی و خدمات سیاسی و دیوانی آنان

بی‌تردید قاضی جهان تنها شخصیتی است که به واسطه شایستگی‌های خود در میان سادات حسنی تا مرتبه وزارت در عرصه تشکیلات سیاسی و دیوانی درخشید و نسبتاً نام ماندگاری را از خود در تاریخ صفویه بجای گذاشت. اما فراتر از آن، اعتبار و منزلتی است که او به لحاظ اجتماعی تا سطح یک طبقه اشرافی به دودمان و بازماندگان خود بخشید. با این حال شکی نیست که حفظ و استمرار این موقعیت، در میان همان طبقه، به رغم پیوند یافتن آن با شرایط فکری جامعه، بستگی زیادی به الطاف شاهانه و یا وفاداری به حکومت را داشته است. گمان می‌رود سادات سیفی از این جهت در فراز و فرود اوضاع عصر صفوی بارها آزموده شده‌اند و در ادوار بعد، شدت و ضعف حضور آنان در دربار و ساختار اداری جامعه، خود دلیل آشکاری است بر این مدعا که جایگاه اجتماعی آنان شرایط یک سوبه‌ای را پشت سر نگذاشته است. جالب توجه است که از این نگاه، نخستین تزلزلی که بر این موقعیت وارد شد و منشأ بی‌اعتمادی از جانب حکومت نسبت به سادات سیفی گردید در همان سال‌های پایانی عمر قاضی جهان روی داد. چنان که او بعد از استعفای خود در حالی که در قزوین انزوا گزیده بود از سر کبر و غرور و بدون اطلاع شاه بعضی از روستاهای اطراف قزوین همانند عبدالاباد و بشاریات را که از اراضی وقفی بودند به تصرف و مالکیت خود درآورد. خبر این موضوع که ظاهراً با نارضایتی عمومی همراه بوده به شاه طهماسب رسید و او بی‌درنگ عمل قبیح او را سرزنش نموده و فرمان داد تا «آن محال را از تصرف وی انتزاع نمایند و اجرة المثل ایام گذشته را که مبلغ‌های کلی می‌شد بازیافت نمایند». این حکم، قاضی جهان را برای عذرخواهی از شاه به تکاپو انداخت، و طهماسب نیز سرانجام از تقصیر او گذشت و چون دریافت که به دلیل ناتوانی مالی دست به چنین کاری زده رقیمی را به رسم سیورغال به او اعطا نمود.^۲

۱ روملو، همان، ج ۳، ص ۱۳۶۹.

۲ همان، ج ۳، ص ۱۳۷۰؛ حسینی قمی، همان، ج ۲، ص ۹۷۲.

از جمله همکاری سیاسی و اداری نه چندان جدی سادات سیفی با دولت صفوی می‌توان از میرزا شرف جهان نام برد. او پسر ارشد قاضی جهان بود اما آنچه که وی را به دربار صفوی نزدیک ساخته بود منزلت علمی و فرهنگی وی بوده است و نه دانش سیاست و کارآمدی دیوانی. با وجود این گزارش‌های پراکنده‌ای وجود دارد که بر این گونه از تلاش‌ها گواهی می‌دهد. با این حال بعضی از تحقیقاتی که او را از وزیرای شاه طهماسب دانسته‌اند بی‌اساس است.^۱ او هیچگاه به یک مقام حکومتی رسماً منصوب نشد، اما چندین سال از جانب پدرش معاونت و نیابت او را در امور وزارت بر عهده داشت و حتی صاحب رقم بود و بر پشت احکام مهر می‌زد.^۲ برخی گزارش‌ها نشان می‌دهد که میرزاشرف، گاه شاه طهماسب را در لشکرکشی‌های نظامی همراهی می‌کرده و از او به میر اردو یاد نموده‌اند. تهاجم پادشاه صفوی در سال ۹۴۳ق. به هرات برای فرونشاندن شورش سام میرزا و اغزیوارخان، و حضور در جنگ با القاص میرزا در منطقه کاشان و اصفهان به سال ۹۵۵ق. و عهده داری مسئولیت خانه کوچ پادشاه در اصفهان تنها مواردی هستند که به این موضوع پرداخته‌اند.^۳ پس از این اتفاقات، ظاهراً ملازمت و معاشرت او با دربار شاه دیگر ادامه نیافت. اسکندریبگ این وضعیت را دقیقاً متأثر از توبه شاه طهماسب و بی‌توجهی او به شاعران دانسته است.^۴ بنابراین چنان که پیش از این نیز گفته شد این که بعضی دلیل این رویداد را شهرت وی به تسنن‌گرایی دانسته‌اند مبنایی ندارد. میرزاشرف سرانجام در ۹۶۸ق. در ورس قهپایه قزوین درگذشت و در شاهزاده حسین دفن گردید.^۵

امیرصدرالدین محمد نیز همانند پدرش میرزاشرف اگرچه در زمان شاه محمد خدابنده و شاه عباس اول به دربار صفوی رفت و آمدی داشت. اما این همکاری بیشتر متأثر از مقام علمی او در موسیقی و خوشنویسی بوده است. اسکندریبگ و واله اصفهانی او را از مقربان خاص

۱ نعمانی، همان، ج ۳، ص ۱۶؛ ج ۵، ص ۶۵؛ سیدمحمدعلی گلریز(۱۳۶۸)، مینودر، ج ۲، قزوین: طه، ص ۴۷۲.
 ۲ روملو، همان، ج ۳، ص ۱۴۲۲؛ حسینی قمی، همان ج ۱، ص ۴۲۱؛ علیقلی بن محمدعلی واله داغستانی(۱۳۸۳)، تذکره الشعرا، تصحیح و تحقیق محسن ناجی نصرآبادی، تهران: انتشارات اساطیر، ج ۲، ص ۱۰۶۵؛ ج ۴، ص ۱۲۶۸؛ میرزاعبدالله افندی اصفهانی(۱۴۰۱ق.)، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، به اهتمام سید محمود مرعشی، الجزء الرابع، قم: خیام، ص ۴۰۴.

۳ حسینی قمی، همان، ج ۱، صص ۲۷۰-۲۳۴، ۲۷۱.

۴ منشی، همان، ج ۱، ص ۲۷۷.

۵ حسینی قمی، همان، ج ۱، ص ۴۲۱. عبدی بیگ شیرازی تاریخ مرگ وی را در ذیل حوادث ۹۶۹ق. آورده است. شیرازی، همان، صص ۱۱۸-۱۱۹. صاحب تذکره هفت اقلیم به اشتباه می‌نویسد مرگ او در سال ۹۶۲ق. اتفاق افتاد. رازی، همان، ج ۳، ص ۱۷۰.

شاهزاده حمزه میرزا دانسته‌اند،^۱ اما افوشته‌ای مطلبی را نقل کرده که نظر آن دو مورخ را تأیید نمی‌کند، بلکه به نوعی نشان از همکاری او با مخالفان همان شاهزاده دارد. او در این باره می‌نویسد: وقتی که امرای ترکمان و تکلو در سال ۹۹۴ق. در حمایت از شاهزاده طهماسب میرزا و مخالفت با حمزه میرزا شورش کردند و برای تصرف قزوین به حدود آن شهر آمدند، اسماعیل‌قلی خان حاکم قزوین، امیرصدرالدین و شیخ حسین اردبیلی را به عنوان نمایندگان خود نزد محمدخان ترکمان فرستاد و به این طریق موافقت خود را در اطاعت و همکاری با آنان اعلام نمود.^۲ افوشته‌ای در واقع با اشاره به آن مطلب امیرصدرالدین را به خیانت در برابر حمزه میرزا متهم ساخته است. اما ترقی امیرصدرالدین به عنوان یکی از مهربان خاص دربار شاه عباس و حضور او در بسیاری از سفرهای همان پادشاه نشان می‌دهد که همکاری او در آن ماجرا که قطعاً برخلاف میل او روی داده بود را موضوعی جدی نمی‌دانسته‌اند. با وجود این در رابطه با شورش مذکور یکی از منسوبان سادات سیفی که به شاه قوام‌الدین حسین اصفهانی مشهور است و از نوادگان دختری قاضی جهان محسوب می‌شد در جمع شورشیان حضور یافت و حتی با توجه به موقعیت اجتماعی و نسبی که به دو طبقه از سادات مشهور حسنی قزوین و حسینی اصفهان داشت از طرف آنان به وزارت طهماسب میرزا منصوب گشت. اگرچه مطابق گزارش‌های موجود او ناخواسته وارد چنین معرکه‌ای شده بود اما عاقبت، جانش را در این راه از دست داد.^۳

۵. فعالیت‌های دیوانی و سیاسی میر معزالدین محمد

پس از تقریباً پنجاه سال که از مرگ قاضی جهان می‌گذشت، مهم‌ترین شخصیتی که از میان سادات سیفی در تشکیلات حکومتی صفویان بار دیگر اهمیت یافت میر معزالدین محمد مشهور به قاضی‌خان است. وی سیادت، معرفت دینی، سیاست و ثروت را که اصلی‌ترین امتیازات لازم برای رشد اجتماعی و دیوانی در عهد صفوی تلقی می‌شدند در خود جمع داشت.

۱ منشی، همان، ج ۱، صص ۲۶۸-۲۷۰؛ واله اصفهانی، *خلدبرین (ایران در روزگار صفویان)*، صص ۴۶۱-۴۶۲.
 ۲ محمودبن هدایت‌الله افوشته‌ای نطنزی (۱۳۷۳)، *نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۱۸۳. امیرصدرالدین همراه شاه عباس در سال ۱۰۰۷ق. به خراسان سفر کرد. او در این سفر و در منطقه بسطام درگذشت. رک: احمد گلچین معانی (۱۳۶۳)، *تاریخ تذکره‌های فارسی*، تهران: کتابخانه سنائی، ج ۱، صص ۲۶۷-۲۶۹.
 ۳ حسینی قمی، همان، ج ۲، ص ۸۱۶؛ منشی، همان، ج ۱، صص ۵۱۹، ۵۲۹؛ ولی‌قلی بن داودقلی شاملو (۱۳۷۱)، *قصص الخاقانی*، تصحیح سیدحسین سادات ناصری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۱، صص ۱۱۲-۱۱۳.

فعالیت‌های دیوانی او همانند پیشینیانش با قضاوت شروع شد. او ابتدا قاضی عسکر بود و سپس در سال ۱۰۱۵ ق. از سوی شاه‌عباس اول به مقام صدارت که از مناصب مهم دینی بود ارتقاء یافت. دوران صدارت وی دوازده سال به طول انجامید و در تمام آن مدت به واسطه اعتمادی که شاه به قاضی خان داشت مستقلاً عمل می‌کرد.^۱ متأسفانه تاریخ نویسان صفوی هیچ نوع گزارشی مستقلی در خصوص نحوه فعالیت‌ها و تصمیمات وی در منصب صدارت ارائه نمی‌دهند. اما آنچه که اسکندرییگ به کوتاهی درباره قاضی خان می‌گوید که «طلبه علوم و ارباب استحقاق و احتیاج از مواید و انعام و افضالش بهره ور بودند»^۲ می‌توان گفت که عملکرد وی در حوزه مدیریت دینی جامعه با نوعی رضایت عمومی همراه بوده است.

در واقع تاریخ نویسان صفوی درباره فعالیت‌های دیوانی او تنها تحت تأثیر یک موضوع قرار گرفته و نسبتاً شرح دقیقی از آن ارائه داده‌اند، و آن ماجرای سفارت او به عثمانی برای انجام مذاکره صلح است. آنچه که مسلم است به دنبال پیشنهاد عثمانی‌ها برای مذاکرات صلح، انتخاب قاضی خان از جانب شاه‌عباس در سال ۱۰۲۰ ق.، آن هم از میان چهره‌های سیاسی و نظامی نامداری که وجود داشت باید بنابر ملاحظات دقیقی صورت گرفته باشد. همان مورخان در این باره تأکید دارند که علاوه بر اعتماد و اطمینان ویژه‌ای که شاه نسبت به وی داشت خصوصیات دیگری همچون سیادت، احاطه داشتن بر علوم دینی و تقدم او بر ارباب عوام، دانستن آداب بزرگی و گفتگو، آگاهی از صلح نامه زمان شاه طهماسب و سلطان سلیمان و مدارک دیوانی‌ای که در این خصوص وجود داشت، معیارهای دیگری بودند که او را در این انتخاب و در مقابل دیگران برتری بخشید. قاضی خان در انجام این مأموریت که یکصد نفر او را همراهی می‌کردند، موفق شد امپراتور عثمانی سلطان احمد اول را در قرار مصالحه بر اساس معاهده آماسیه متقاعد ساخته و پس از دو سال ۱۰۲۲ ق. به ایران بازگردد. اما عملاً این مصالحه تحقق نیافت و عثمانی‌ها ایروان را محاصره کردند و چون از سپاه ایران شکست خوردند مجدداً خواهان گفتگو شده و ایران را به نادیده گرفتن شرایط صلح توافق شده متهم ساختند. به همین منظور شاه‌عباس بار دیگر قاضی خان را در سال ۱۰۲۵ ق. به ارزروم فرستاد تا در چهارچوب توافقات قبلی با صدراعظم عثمانی محمدپاشا گفتگو نماید. او این مأموریت را پذیرفته و پس از بازگشت و در منطقه دانقی

۱ منشی، همان، ج ۲، صص ۱۴۰۰-۱۴۰۱؛ ج ۳، ص ۱۵۲۸.

۲ همان، ج ۳، ص ۱۶۰۰.

نتایج آن را به اطلاع شاه عباس رسانید.^۱

قاضی خان در سال ۱۰۲۶ ق. از منصب صدارت عزل شد. اسکندریبگ علت آن را عدم مشورت قاضی خان با شاه عباس در چگونگی هزینه کردن درآمدهای حاصله از موقوفات دانسته است.^۲ اما شاملو این موضوع را به سفارت او ارتباط داده و آورده است که چون شرایط صلح با عثمانی را مطابق نظر شاه عباس پیش نبرده بود از آن مقام برکنار گردید.^۳ قاضی خان چهار سال بعد ۱۰۳۰ ق. به دلیل بیماری در طرشت ری در گذشت و در مشهد به خاک سپرده شد.^۴

براساس اطلاعات موجود شاید بتوان گفت که میرمعزالدین آخرین فردی است که به عنوان عضوی از سادات سیفی برای مدتی در تشکیلات دیوانی و سیاسی صفویه صاحب عنوان بوده است. البته افراد دیگری با نسبت سیفی دارای منصب حکومتی بوده و در منابعی به آن‌ها اشاره شده است اما از شرح حال آنان شناخت دقیقی در دست نیست. چنان که می‌توان میرعبدالعظیم سیفی حسنی، داماد قاضی جهان از امرای بزرگ گیلان را نام برد که در آن دیار با فرزندانش میرعبدالکریم و میرحسین اعتبار و شهرتی داشتند؛ به ویژه میرعبدالکریم که به واسطه بهره‌مندی از طبع شعری، از ملازمان طهماسب اول به شمار می‌آمد.^۵ همچنین میر مرشدعلی سیفی که در زمان همان پادشاه از مشرفان بیوتات خاصه، مشرف خزانه و مشرف شترخان نام برده شده است.^۶ میرزا بدیع‌الزمان سیفی حسنی نیز در زمان طهماسب اول مدتی وزیر کاشان بوده است.^۷ صاحب تذکرة الشعرا نقل می‌کند که میرزا مؤمن خان برای مدتی سمت وزارت شاه سلطان حسین را بر عهده داشت.^۸ اما این مطلب را سایر منابع تأیید

۱ ملاجلال‌الدین منجم (۱۳۶۶)، تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران: وحید، صص ۴۲۷-۴۲۹؛ منشی، همان، ج ۲، صص ۱۴۲۵-۱۴۲۷، ۱۴۹۹-۱۵۰۰؛ ج ۳، صص ۱۵۰۲-۱۵۰۳؛ جنابدی، همان، صص ۸۳۶-۸۴۰؛ وحیدقزوینی، همان، صص ۱۸۳، ۱۹۲-۱۹۳؛ واله اصفهانی، خلدبرین (ایران در روزگار صفویان)، صص ۶۵۳-۶۵۴.

۲ منشی، همان، ج ۳، ص ۱۸۱۴.

۳ شاملو، همان، ج ۱، صص ۱۹۹-۲۰۱.

۴ منشی، همان، ج ۳، ص ۱۵۹۹.

۵ سام میرزا صفوی، همان، ص ۴۷؛ منشی، همان، ج ۱، ص ۲۰۶.

۶ منشی، همان، ج ۱، ص ۲۶۲؛ واله اصفهانی، خلدبرین (ایران در روزگار صفویان)، ص ۴۴۶.

۷ محدطاهر نصرآبادی (۱۳۷۸)، تذکرة نصرآبادی، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر، ج ۲، یادداشت‌ها، صص ۹۰۹-۹۱۰.

۸ واله داغستانی، همان، ج ۳، صص ۱۸۱۹-۱۸۲۰.

نمی‌کنند. او خلف ارشد امیرقوام الدین محمد سیفی از مفاخر فرهنگی و دینی همان دوره بود که در مراسم تاجگذاری نادر در دشت مغان حضور پیدا کرد و ماده‌ی تاریخ آن واقعه را «الخیر فیما وقع» (۱۱۴۸ق.) بدست آورد.^۱

بر این مجموعه می‌توان بعضی از سادات سیفی را که به هند مهاجرت کرده و در سازمان حکومتی گورکانیان صاحب مقام شده‌اند، افزود. همانند میرعبداللطیف سیفی پسر ارشد میریحیی قزوینی که در سال ۹۶۳ق. از ایران به هند گریخت و اکبرشاه او را به معلمی خود برگزید.^۲ پسرش میرغیاث الدین علی در سال ۹۸۱ق. در زمان اکبرشاه «بخشی آصف خانی و دیوانی گجرات و بخشی گری آن ولایت» منصوب شد، و نیز پس از مرگ پدرش در سال ۹۸۹ق. به نقیب خانی ملقب گشت.^۳ میرزاجعفرحسینی قزوینی یکی دیگر از سادات سیفی است که در سال ۹۸۵ق. به هند مهاجرت کرد و در دربار اکبرشاه و جهانگیرشاه در منصب عساکر و بخشی گری خدمت کرد و سپس به صوبه داری دکن و نهایتاً به وزارت منصوب شد و به لقب آصف خان ثالث شهرت یافت.^۴ میرصفی الدین عیسی نیز که از سادات سیفی قزوین نام برده شده در دربار اکبرشاه منصب قضا را داشته است^۵ و در همان عهد، شخص دیگری به نام میرعزیزالله سیفی قزوینی را می‌شناسیم که «در فن سیاق و نویسندگی سردفتر ارباب حساب و کتاب» بوده است.^۶

نتیجه‌گیری

مهاجرت و اسکان سادات حسینی در قزوین به گواهی شواهد اندکی که وجود دارد هرچند که برخورد ساکنان آن شهر را با آنان، به حکم آن که از ذریه و اقربای پیامبر(ص) بوده‌اند مسالمت آمیز جلوه می‌نمایند، اما چنین به نظر می‌رسد که هویت و تشکل پذیری آن گروه به عنوان یک طبقه جدید اجتماعی در همان شهر از هنگامی تحقق یافته که به خود نسبت سیفی داده‌اند. این جماعت پیش از این تحول به ویژه در سده‌های ۴ تا ۷ق. گروهی ناشناخته،

۱ میرزا مهدی استرآبادی (۱۳۶۸)، تاریخ جهانگشای نادری، تهران: دنیای کتاب، ص ۳۵۴.

۲ بداؤنی، همان، ج ۲، صص ۲۱، ۵۶، ۵۹؛ ج ۳، صص ۶۶-۶۷.

۳ همان، ج ۲، ص ۱۱۶؛ ج ۳، ص ۶۶.

۴ رازی، همان، ج ۳، صص ۱۷۱-۱۷۵. فخرالزمان قزوینی، همان، صص ۱۵۶-۱۶۰؛ سراج‌الدین‌علی‌خان آرزو (۱۳۸۵)، مجمع النفایس، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، صص ۷۰-۷۱.

۵ احمد گلچین‌معانی (۱۳۶۹)، کاروان هند، مشهد: آستان قدس رضوی، ج ۲، صص ۹۲۵-۹۲۶.

۶ بداؤنی، همان، ج ۲، ص ۱۹۲.

و قبل تر از آن بیشتر به عنوان مدافعان جنبش علوی مطرح یافته‌اند، اما از سده ۸ق. به بعد ابتدا در پوشش یک طبقه دینی متنفاً با کارکردی قضایی و سپس با تشکیل دولت شیعی صفوی، توأمان در چهارچوب دیوانسالارانی کارآمد در عرصه سیاست و حکومت درخشیده، و زمینه گسترش و تحکیم اقتدار اجتماعی خود را در ترکیب جامعه ایران جدید و حتی فراتر از آن تا جغرافیای هند فراهم ساختند.

منابع و مأخذ

- آرزو، سراج‌الدین علی‌خان (۱۳۸۵)، مجمع‌النفایس، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- آقاجری، سیدهاشم (۱۳۸۹)، مقدمه‌های بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی، تهران: طرح نو.
- ابن حزم، علی بن احمد (۱۴۰۳ق.)، جمهرة أنساب العرب، تحقیق لجنة من العلماء، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن طباطبا، ابواسماعیل ابراهیم بن ناصر (۱۳۷۲)، مهاجران آل ابوطالب (منتقلة الطالبيّة)، ترجمة محمدرضا عطائی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- استرآبادی، میرزا مهدی (۱۳۶۸)، تاریخ جهانگشای نادری، تهران: دنیای کتاب.
- اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین (۱۳۳۹)، مقاتل الطالبيين، ترجمة جواد فاضل، ج ۳، تهران: علمی.
- افندی اصبهانی، میرزا عبدالله (۱۴۰۱ق.)، ریاض العلماء و حیاض الفضل، ۶ج، تحقیق سیداحمد حسینی، به اهتمام سید محمود مرعشی، قم: خیام.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله (۱۳۷۳)، تقاوة الآثار فی ذکر الاخیار، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- باداؤنی، عبدالقادر بن ملوک‌شاه (۱۳۷۹، ۱۳۸۰)، منتخب التواریخ، تصحیح مولوی احمد صاحب، ج ۳، به کوشش توفیق ه سبحانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بدلیسی، شرف‌خان بن شمس‌الدین (۱۳۷۷)، شرفنامه - تاریخ مفصل کردستان، به اهتمام ولادیمیر ولیامینوف زرنوف، تهران: انتشارات اساطیر.
- بیانی، مهدی (۱۳۶۳)، احوال و آثار خوشنویسان، ج ۲، تهران: علمی.
- تنوی، قاضی احمد؛ قزوینی آصف‌خان (۱۳۷۸)، تاریخ‌القی: تاریخ ایران و کشورهای همسایه در سال‌های ۱۸۵۰-۱۹۱۴ق.، تصحیح علی آل داود، تهران: انتشارات فکر روز.
- جنابادی، میرزا بیگ حسن بن حسینی (۱۳۷۸)، روضة الصفویة، به کوشش غلامرضا مجد طباطبایی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- حاجی خلیفه (۱۴۰۲ق.)، کشف الظنون، بیروت: دارالفکر.
- الحسینی المدنی، ضامن بن شذقم (۱۳۷۸)، تحفة الازهار و زلال الآتهار فی نسب ابناء الائمة الاطهار، تحقیق و تعلیق کامل سلمان الجبوری، ۴ج، تهران: میراث مکتوب.
- حسینی قمی، احمد بن شرف‌الدین‌الحسین (۱۳۵۹)، خلاصة التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران.

- الحسینی، جمال‌الدین احمد بن علی (ابن غنیه) (۱۳۶۳)، *الفصول الفخریة*، به اهتمام سیدجلال‌الدین محدث ارموی، تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۳)، *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، تحقیق از سید مهدی رجایی، قم: کتابخانه مرعشی.
- الحسینی، خورشاه بن قباد (۱۳۷۹)، *تاریخ ایچی نظام شاه*، تصحیح محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین [بی‌تا]، *حیب السیر*، با مقدمه جلال همایی، ج ۴، تهران: انتشارات خیام.
- خواندمیر، محمود (۱۳۷۰)، *تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی (ذیل حیب السیر)*، تصحیح محمدعلی جراحی، تهران: گستره.
- الرازی، امام فخر (۱۴۰۹ق)، *الشجرة المباركة فی انساب الطالبيّة*، تحقیق از سید مهدی رجایی، قم: کتابخانه مرعشی.
- رازی، امین احمد (۱۳۷۸)، *تذکرة هفت اقلیم*، تصحیح سید محمدرضا طاهری «حسرت»، ج ۳، تهران: سروش.
- رافعی قزوینی، عبدالکریم بن محمد (۱۳۷۶)، *التدوین فی اخبار القزوین*، المحقق عزیرالله العطار دی، ج ۴، تهران: انجمن مخطوطات ایران، عطارد.
- روملو، حسن (۱۳۸۴)، *احسن التواریخ*، به اهتمام عبدالحسین نوائی، ج ۳، تهران: انتشارات اساطیر.
- زرین کوب، عبدالحسین [و دیگران] (۱۳۶۳)، *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*، گردآورنده رن. فرای، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- شاملو، ولی قلی بن داود قلی (۱۳۷۱، ۱۳۷۴)، *قصص الخاقانی*، تصحیح سیدحسن سادات ناصری، ج ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شیرازی، عبدی بیگ (۱۳۶۹)، *تکملة الاخبار*، مقدمه و تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: نشر نی.
- صفاء ذبیح‌الله (۱۳۶۶)، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: فردوس.
- صفوی، سام میرزا (۱۳۸۴)، *تذکرة تحفة سامی*، تصحیح رکن‌الدین همایونفرخ، تهران: انتشارات اساطیر.
- صفوی، شاه طهماسب (۱۳۸۳)، *تذکرة شاه طهماسب*، تصحیح کریم فیضی، قم: مطبوعات دینی.
- طهرانی، شیخ آقا بزرگ (۱۴۰۸ق)، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، تهران و قم: اسماعیلیان و کتابخانه اسلامیة.
- عاملی قزوینی، محمدشفیع (۱۳۸۳)، *محافل المؤمنین*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- العمری، علی بن ابی‌الغنائم (۱۴۰۹ق)، *المجادی فی انساب الطالبيين*، تحقیق از احمد مهدوی دامغانی، قم: کتابخانه مرعشی.
- غفاری، قاضی احمد (۱۳۴۲)، *تاریخ جهان آرا*، تصحیح حسن نراقی، تهران: حافظ.
- فسائی، حسن بن حسن (۱۳۸۲)، *فارسنامه ناصری*، به کوشش رستگار فسائی، ج ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فومی گیلانی، عبدالفتاح (۱۳۴۹)، *تاریخ گیلان*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- قزوینی، بوداق منشی (۱۳۷۸)، *جواهر الاخبار*، تصحیح محسن بهرام نژاد، تهران: میراث مکتوب.
- القزوینی، زکریا بن محمد بن محمود (۱۳۷۳)، *آثار البلاد و اخبار العباد*، تصحیح و تکمیل میرهاشم محدث، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- قزوینی، شرف‌جهان (۱۳۸۳)، *کلیات دیوان*، مقدمه و تصحیح نقی افشار، قزوین: حدیث امروز.

- قزوینی، ملا عبدالنبی فخرالزمان (۱۳۶۲)، تذکره میخانه، تصحیح احمد گلچین معانی، تهران: اقبال.
- قزوینی، یحیی بن عبداللیف (۱۳۸۶)، لب التواریخ، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۳)، تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲ ج، تهران: کتابخانه سنائی.
- _____ (۱۳۶۹)، کاروان هند، ۲ ج، مشهد: آستان قدس رضوی.
- گلرین، سیدمحمدعلی (۱۳۶۸)، مینودر، ۲ ج، قزوین: طه.
- گیلانی، سیداحمدکیا (۱۴۰۹ق)، سراج الانساب، تحقیق از سیدمهدی رجایی، قم: کتابخانه مرعشی.
- لسان الملک، محمدتقی سپهر (۱۳۸۴)، ناسخ التواریخ، تصحیح محمدباقر بهبودی، ۲ ج، تهران: کتابچی.
- المروزی الازوارقانی، قاضی اسماعیل (۱۴۰۹ق)، الفخری فی انساب الطالبیین، تحقیق سیدمهدی رجایی، قم: کتابخانه مرعشی.
- مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۶۲)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- _____ (۱۳۸۱)، نزهة القلوب، به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، قزوین: حدیث امروز.
- منجم، ملاجلال‌الدین (۱۳۶۶)، تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران: وحید.
- منشی، اسکندربیگ (۱۳۷۷)، تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ۳ ج، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- نصرآبادی، محدطاهر (۱۳۷۸)، تذکره نصرآبادی، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، ۲ ج، تهران: انتشارات اساطیر.
- نعمانی، شبلی (۱۳۶۳)، شعرالعجم یا تاریخ شعرا، ترجمه سیدمحمد فخرداعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۴)، تاریخ نظم و نثر در ایران، ۲ ج، تهران: فروغی.
- نوائی، عبدالحسین (۱۳۶۸)، شاه طهماسب صفوی مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی، تهران: ارغوان.
- والهاصفهانی، محمدیوسف (۱۳۷۲)، خلدبرین (ایران در روزگار صفویان)، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- _____ (۱۳۸۲)، ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم (خلدبرین)، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- واله داغستانی، علیقلی بن محمدعلی (۱۳۸۳)، تذکره الشعرا، تصحیح و تحقیق محسن ناجی نصرآبادی، ۵ ج، تهران: اساطیر.
- وحیدقزوینی، میرزاحمدطاهر (۱۳۸۳)، تاریخ جهان آرای عباسی، تصحیح سیدسعید میرمحمد صادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- Abisaab, Rula Jurdi (2004), *Converting Persia: Religion and Power in the Safavid Empire*, London: I.B. Tauris.
- Riazul Islam (1970), *Indo – Persian Relations*, Tehran: Iranian Culture Foundation.
- Savory, R.M. (1960), "The Principal Offices of the Safawid State during the Reign of Shah Ismail I (907-930/1501-1524)". *In Bulletin of the School of Oriental and African Studies XXIII*.